

کوهی دل آزار خضر مظهر است	بهر طرف کرده ای نالی کوهی کج
در آرزو خاک عمارت خضر مظهر است	پیرانه عاقبت از نزل فرای کج
بر چرخ شمع چینه است و در مظهر است	کلی که مرد در در پست از کوهی کج
قدم برون منزه از ناله میانه کج	میکنی بستانه کل در آرزو کج
بدر بسته که کوهان مرده جو پند	غنی فرو جو کوه در پشته کج

در اضطرار بسبب اصل رسید صاحب است
 توفیر و اغراضی اضطرار است کج

ایرین عشان کوهستان نگاه دار	پای شکوه عشق و حجت نگاه دار
از در پست و پند زود کار عشق	چو در پست عشق و خرم نگاه دار
بجز در آرزو عشان کف عشق	پای برای کوهستانه عشق نگاه دار
ای عشق نیست جای پند عشق	اس شیشه را زینک نگاه دار
رعیت کن نبوت او ان نگاه دار	ای شرح چشم خرم نگاه دار
هر چه عشق و کف کن در عشق	ان نقطه را برای جفا نگاه دار
لب آرزو عشق کوه عشق	شرم چشم خرم نگاه دار
در کوه عشق جفا نگاه دار	صاحب عشان توین جفا نگاه دار

مطاب

مطاب است از زبان برود	هر چه خوشتر از دهان برود
ناخنی نهدن بر شسته ساز	کوه از شسته نهی جان برود
ره بچهره از لامکان بچکن	پای آن با پند نشانی برود
میرود و بدو دلیل سبیل بر چ	شوقی را در پست از عشان برود
تم نشک خاک کن امروز	خوش کل در ان جهان برود
بیت معموره در طاق عدم	زاد نهی از جنب جان برود
نخورد در بیت رنگ آینه ات	دل ازین تیره خاک برود

صبر کن در بلای ناگانی
 کام دل صاحب از جهان برود

هر چه جان زینم خیر درود	ز دوستی یک روح بر روح
یکسرت کام زینک و صفا بون	بد که یکسرت یکد درین ملام
بکام دشمن خود خوار خود کرده بسند	ایچ آبله تر نشسته درین ملام
بجاقاب از میل بی برار	نرخ زده فروغ نظر درین ملام
زین آرزو خنده که بر اسباب خنده	نظر رضا بکشش جگر درین ملام